

حمزه

اولین مدافع اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمزه اولین مدافع اسلام

نویسنده:

مجله حوزه

ناشر چاپی:

مجله حوزه

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۷ | حمزه اولین مدافع اسلام |
| ۷ | مشخصات کتاب |
| ۷ | مقدمه |
| ۷ | حمزه و ابولهب، دو عموی پیامبر |
| ۸ | پیمان برادری و اخوت میان حمزه و زید بن حارثه |
| ۸ | حمزه اولین پرچمدار اسلام |
| ۸ | حمزه دومین پرچمدار اسلام |
| ۹ | حمزه سومین پرچمدار اسلام |
| ۹ | حمزه سید الشهداء در جنگ بدر |
| ۹ | اشاره |
| ۱۰ | پیش بینی های لازم |
| ۱۱ | پیام به مشرکین |
| ۱۱ | آغاز تیراندازی دشمن |
| ۱۱ | حمله دشمن و دفاع حضرت حمزه |
| ۱۱ | دومین حمله و دفاع حضرت حمزه |
| ۱۲ | حمله عمومی |
| ۱۲ | نتیجه جنگ بدر |
| ۱۳ | شهدای جنگ بدر |
| ۱۳ | اهمیت جنگ بدر |
| ۱۳ | نقش حضرت حمزه در پیروزی جنگ بدر |
| ۱۴ | آمار مقتولان از مشرکان |
| ۱۴ | دو قهرمان جنگ بدر، علی امیر مؤمنان و حمزه سید الشهداء |

- ۱۴ آمار مقتولین به دست حمزه سید الشهداء
- ۱۵ تحلیل ابن ابی الحدید از پیروزی مسلمانان
- ۱۵ اعتراف یکی از سران مشرکین به شجاعت حضرت حمزه
- ۱۵ پی آمدهای جنگ بدر در میان مشرکین
- ۱۵ تصمیمات جدید قریش
- ۱۶ تصمیم بر جنگ مجدد
- ۱۷ پاورقی

مشخصات کتاب

نویسنده: مجله حوزه

ناشر: مجله حوزه

مقدمه

در دومین سال بعثت، فضای مکه فضای ایدای پیامبر و شکنجه مسلمانان مستضعف بود؛ فضایی بود که رسول خدا و آنان را که به آیین وی گرویده بودند، به باد استهزا می گرفتند. تعداد مسلمانان از شصت و دو نفر تجاوز نمی کرد؛ سی و نه نفر مرد و بیست و سه تن زن. سید شهیدان، حمزه در این فضای رعب و وحشت و ضعف و انزوا به آیین پیامبر ایمان آورد؛ ایمانی که توأم با دفاع از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نصرت و یاری دین خدا بود و تهدید و ارباب دشمنان اسلام را در پی داشت. مورخان در این باره مطالبی نوشته اند که اینک چکیده آن را می آوریم: روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در کنار کوه صفا نشسته بود و ابوجهل از آن محل عبور می کرد که چشمش به آن حضرت افتاد، در اثر جهل و عناد و کینه و عداوتی که نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت در مقام آزار و اذیت بر آمد و دهان به سب و ناسزا گشود و رسول خدا در مقابل کلمات زشت او سکوت اختیار کرد و کریمانه از کنار آن همه جسارت گذشت. لحظاتی بعد، حمزه که از شکار برمی گشت، مانند همیشه برای طواف کعبه، وارد مسجد الحرام شد. در این هنگام کنیز عبدالله بن جذعان که شاهد جسارت ها و ناسزاگویی های ابوجهل نسبت به رسول خدا بود، صورت واقعه را با حمزه در میان گذاشت و چنین گفت: ابا عماره! نمی دانی برادر زاده ات محمّد، از ابوالحکم چه سخنان زشتی شنید و چه اهانت هایی را از سوی او تحمّل کرد! حمزه با شنیدن این رخداد، به سرعت سوی ابوجهل، که در کنار کعبه با گروهی از سران قریش نشسته بود، آمد و در مقابل دیدگان آنان، به ابوجهل حمله آورد و با کمانی که به همراه داشت، سر وی را شکافت و چنین گفت: «أَتَشْتُمُهُ وَأَنَا عَلَى دِينِهِ أَقُولُ مَا يَقُولُ فَارْزُدْ عَلَيَّ إِنْ اسْتَطَعْتَ». «آیا به محمّد ناسزا می گویی در حالی که من نیز در آیین او هستم و به آنچه او اعتقاد دارد من هم معتقدم؟ اگر می توانی بر من اعتراض کن!» چند تن از قریش که شاهد این صحنه بودند؛ برای حمایت از ابوجهل، بر حمزه پرخاش نموده، قصد حمله به وی را داشتند که ابوجهل خطاب به آنها گفت: «دعوا أبا عماره فَإِنِّي سببت ابن أخيه سبًّا قَبِيحًا». «کاری با او نداشته باشید؛ زیرا من برادر زاده اش را ناسزا گفتم و او را بر این ضرب و شتم وادار کردم.» [۱]. آری، بدین گونه و در این تاریخ حمزه ایمان آورد و یا ایمان خویش را اظهار نمود و علنی ساخت و تا آخر بر آن ثابت ماند و در دفاع از آیین پاک خویش تا پای جان و تا شهادت ایستاد. طبق نوشته مورخان، با ایمان آوردن حمزه، قریش دریافتند که پیامبر قدرت یافت و عمویش حمزه با شجاعت و شهامتی که دارد، از وی دفاع خواهد کرد. از این رو، در برنامه های ایدایی خود تجدید نظر کردند و تغییر رویه دادند. [۲].

حمزه و ابولهب، دو عموی پیامبر

حمزه و ابولهب، هر دو عموی پیامبراند! اما حمزه بهترین عمو، صمیمی ترین دوست و مدافع پیامبر و ابولهب بدترین عمو و بدترین همسایه برای آن حضرت. حادثه ای که تاریخ نگاران نقل کرده اند، می تواند بیانگر این تفاوت عمیق باشد. عمویی به حمایت و یاری او برخاست و عموی دیگر عناد و دشمنی ورزید! آری این نور بود و آن ظلمت! ابن اثیر ابولهب را در رأس سرسخت ترین

دشمنان و استزاء کنندگان [۳] رسول خدا، معرفی می کند و می گوید: ابولهب از بزرگترین دشمنان رسول خدا و از بدترین معاندان نسبت به مسلمانان بود. او ضمن تکذیب پیامبر، آن حضرت را پیوسته و از راه های گوناگون مورد آزار و اذیت قرار می داد: چون خانه او در نزدیکی خانه پیامبر بود کتافات را به در خانه پیامبر می ریخت و رسول خدا، گاهی در مقابل این عمل او می گفت: «أَيُّ جَوَارِ هَذَا يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ!»؛ «فرزندان عبدالمطلب! این چه اخلاق همسایگی است!» روزی حضرت حمزه، به هنگام عبور، این عمل زشت ابولهب را از نزدیک مشاهده کرد و بی درنگ آنها را جمع نمود و به سر و صورت ابولهب ریخت. [۴] و با این اقدام، آن حالت غرور و نخوت ابولهب را در میان سران قریش در هم شکست و برای دومین بار حمایت خویش را از رسول خدا اعلان کرد و زبونی سردمداران کفر را برملا ساخت. و بدین گونه، تفاوت دو برادر و دو عموی پیامبر در آن برهه حساس ظاهر شد؛ حمزه در قلّه رفیعی از قلّه های نور، که (وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ). و ابولهب در أسفل السافلین و بدترین انحطاط؛ (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ - مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ - سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ).

پیمان برادری و اخوت میان حمزه و زید بن حارثه

پیامبر خدا آنگاه که به مدینه هجرت کرد و ناچه آن حضرت در محلی که به دو طفل یتیم از قبیله بنی النجار تعلق داشت زانو زد. رسول خدا در این مکان اقدام به ساختن مسجد کرد. حمزه که پیش از رسول خدا به همراه تعدادی از مسلمانان به مدینه هجرت کرده بود، در ساختن مسجد به آن حضرت یاری داد. رسول خدا آنگاه در میان صحابه عقد اخوت بست و فرمود: «تَأخُوا فِي اللَّهِ أَخُوَيْنِ أَخُوَيْنِ»؛ «در میان خود هر دو نفر با هم پیمان اخوت ببندید.» در این هنگام بود که دست امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: «هَذَا أَخِي» سپس به چهره عمویش نگاه کرد و فرمود: «وَأَنَّ حَمْزَةَ اسَدَ اللَّهِ وَاسَدَ الرَّسُولِ وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ» [۵] مولی الرسول أخوین». [۶]. و لذا حمزه (علیه السلام) در جنگ احد زید بن حارثه را وصی خود قرار داد که اگر حادثه ای رخ داد زید وصایا و خواسته های او را انجام دهد.

حمزه اولین پرچمدار اسلام

شش ماه اول پس از هجرت در مدینه سپری گردید و در ماه هفتم که مصادف با ماه مبارک رمضان بود، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای اولین بار جهت مقابله با کفار و مشرکین پرچم برافراشت و حمزه بن عبدالمطلب را به پرچمداری آن مفتخر ساخت. مورخان می نویسند: [۷] رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در این ماه پرچم سفید رنگی را به عمویش حمزه سپرد و او را به فرماندهی سی تن از مسلمانان به جانب محلی به نام «سیف البحر»، برای مقابله با ابوجهل که سرپرستی یک قافله سیصد نفری از مشرکین مکه را به عهده داشت، گسیل نمود. گرچه در این برخورد، به علت وساطت یکی از سران قبایل عرب، به نام «مجدی بن عمر جهنی» جنگ رخ نداد و ابوجهل از این معرکه و از درگیری با حمزه نجات یافت ولی در اینجا باید به دو نکته توجه کرد: ۱- حمزه (علیه السلام) به همراه سی نفر از مسلمانان برای مبارزه با ابوجهل که سیصد نفر از مشرکین را همراه داشت، حرکت کرد و آماده جنگ با آنان شد؛ یعنی یک نفر در مقابل ده نفر و این همان نسبتی است که قرآن مؤمنان واقعی را به اجرای آن تشویق و تشجیع نموده است؛ (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضْ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ). [۸]. ۲- هر چه بود، در این رویارویی ابوجهل که اسدالله را دید، مرعوب و متزلزل گردید و شاید هم به یاد روزی افتاد که حمزه سر او را شکافت، و از اینکه مبادا این شکست برای دومین بار اتفاق بیافتد، از صحنه متواری گردید.

حمزه دومین پرچمدار اسلام

در ربیع الأول، اولین ماه از سال دوم هجرت، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به سوی «عشیره» [۹] و مواجهه با قریشیان که به سوی شام در حرکت بودند عزیمت کرد و در این غزوه ابوسلمه را در مدینه جانشین خود برای اقامه نماز معرفی نمود و پرچم را به دست حمزه بن عبدالمطلب داد و این غزوه بدون جنگ پایان یافت. [۱۰] و بنا به قول بیشتر مورخان در این غزوه بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) امیر مؤمنان (علیه السلام) را با کنیه «ابوتراب» مورد خطاب قرار داد [۱۱] و امیر مؤمنان همیشه با این کنیه افتخار و مباحات می نمود.

حمزه سومین پرچمدار اسلام

جنگ بنی قینقاع در ماه شوال سال دوم هجرت و پس از پیروزی در جنگ بدر که نصیب مسلمانان گردید، پیامبر اسلام مشاهده کرد یکی از قبایل بزرگ یهودیان به نام «بنی قینقاع» که در بازار مدینه مشغول کسب بودند و در یکی از قلعه ها در اطراف شهر سکونت داشتند، بر این پیروزی مسلمانان حسادت ورزیدند و آن را تهدیدی برای آینده خود می دانستند و در صدد ایذاء و اذیت مسلمانان در آمده، پیمان خود با رسول خدا را شکستند. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آنان را در بازاری که به نام خود آنها «سوق بنی قینقاع» معروف بود، گرد آورد موعظه و نصیحتشان کرد و از پیمان شکنی و آزار مسلمانان بر حذر داشت و پیروزی ها و موفقیت های جنگ بدر را که با نصرت و یاری خداوند بود و دلیل دیگری بود بر حقانیت نبوت آن حضرت، بر ایشان گوشزد نمود، سپس فرمود: علاوه بر اینها، شما نبوت مرا در کتاب های خود خوانده اید و از علمای خود شنیده اید، اگر اسلام را نمی پذیرید لا اقل با مسلمانان عناد و سماجت نورزید و خصومت و دشمنی با آنان را کنار بگذارید. یهودیان در مقابل ارشاد و راهنمایی رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، از روی کینه و عداوت و با صراحت گفتند: ای محمد تو خیال می کنی ما هم مانند اقوام و عشیره تو (اهل مکه) ضعیف و ناتوانیم؟ گویا پیروزی بر مردمی که با فنون جنگی کوچکترین آشنایی ندارند، تو را مغرور ساخته و نیروی ما را دست کم گرفته ای؟! به خدا سوگند اگر روزی در میان ما جنگی رخ دهد، خواهی دید که پیروزی از آن چه کسی خواهد بود؟! او بدین گونه آنان با رسول خدا اعلان جنگ کردند و یکی از آنها در روز روشن و در میان بازار «بنی قینقاع» زن مسلمانی را مورد اهانت و تحقیر قرار داد و یک نفر از مسلمانان برای حمایت از آن زن، با آن یهودی درگیر شد و او را به قتل رساند و یهودیان نیز آن مسلمان را به قتل رسانیدند. رسول خدا که پیمان شکنی و تحریکات یهودیان را مشاهده می کرد، به محل سکونت آنان حمله برد و پس از پانزده روز که در محاصره مسلمانان بودند، پیمان مجدد بستند تا از مدینه و اطراف آن به منطقه دوردستی کوچ کنند، و بدینگونه توطئه «بنی قینقاع» پایان یافت. این حادثه یکی از حساسترین فرازهای سال دوم هجرت و از مهمترین حوادث داخلی آن روز برای اسلام و مسلمانان محسوب می گردید؛ زیرا این جنگ موجب شد که سایر قبایل یهود نیز در عین دشمنی با اسلام، در جاسوسی به نفع مشرکین و هماهنگی با منافقین تجدید نظر نمایند. به هر حال در این اقدام مهم و جنگ حساس و برای سومین بار پرچم اسلام در دست شجاع ترین مردم، اسدالله و اسد الرسول، حمزه سید الشهداء (علیه السلام) در اهتزاز بود و آن حضرت بود که در پیشاپیش سپاه اسلام حرکت می کرد و آن را هدایت می نمود. [۱۲].

حمزه سید الشهداء در جنگ بدر

اشاره

(وَلَقَدْ نَصَّيْرُكُمْ اللَّهُ بِيَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ)؛ «خداوند شما را در بدر یاری کرد، در حالی که شما (نسبت به دشمن) ناتوان بودید». گر چه هدف اصلی ما ادامه بحث گذشته و ارائه نقش مؤثر حضرت حمزه در حمایت از اسلام و حضور شجاعانه اش در جنگ بدر و احد

می باشد ولی برای بیان اهمیت و سرنوشت ساز بودن این حضور در این دو جنگ برای اسلام و چگونگی به وجود آمدن آنها به ویژه اینکه جنگ دوم (احد) به وسیله مشرکین همزمان با شکست آنها در جنگ بدر طراحى و پی ریزی گردیده است. در ضمن بیان اصل موضوع از ذکر پاره ای مطالب حسّاس در جنگ بدر و پی آمدهای آن در میان مشرکین مکه ولو به اختصار ناگزیریم. سحرگاه جمعه، نوزدهم ماه رمضان، نوزدهمین ماه پس از هجرت بود که جنگ بدر آغاز شد. ابوسفیان برای به دست آوردن اخبار و گزارش هایی از سپاه مدینه، در کنار چاه بدر حاضر شده بود که به وسیله مسافری، از حرکت سپاه اسلام آگاه گردید و بی درنگ شخصی به نام «ضمضم بن عمرو غفاری» را برای اطلاع رسانی به مکه اعزام کرد. او در حالی که برای جلب توجه مردم لباس خود را چاک زده بود و گوش و بینی شترش را شکافته و خون آلود و جهاز آن را واژگون کرده بود، وارد مکه شد [۱۳] و پیام ابوسفیان را به آنان ابلاغ کرد. سران قریش به سرعت آماده حرکت شدند و هر یک از آنان که عذری داشت، به جای خود شخص دیگری فرستاد و از افراد سرشناس قریش کسی جز ابولهب باقی نماند و او هم «عاص بن هشام» را به نیابت از خود راهی بدر نمود. تعداد سپاه مشرکین نهصد و پنجاه نفر و مرکب آنها هفتصد شتر و یکصد رأس اسب و بنا به قول دیگر دویست رأس اسب بود. ششصد نفر از آنان زره پوشیده بودند و گروهی از زنان خواننده را در حالی که همه مشروب خورده بودند با خود همراه ساختند ولی در بین راه منصرف شده و زنان را به مکه برگرداندند. در این سفر، دوازده نفر از ثروتمندان قریش تعهد کردند که هر یک از آنان به نوبت تغذیه سپاه مکه را به عهده گیرند و هر روز نه تا ده شتر بدین منظور کشته می شد. عتبه و شیبه و ابوجهل نیز جزو این دوازده نفر بودند. [۱۴]. رسول خدا در روز دوشنبه نهم ماه رمضان، عمرو بن امّ کلثوم را به عنوان امام جماعت در مدینه تعیین کرد و به همراه سیصد و سیزده نفر که بیشتر آنها را انصار و بقیه را مهاجرین تشکیل می دادند، مدینه را به سوی بدر ترک نمود [۱۵] و این در حالی بود که تعدادی از یاران پیامبر از این حرکت ترس و اکراه داشتند که قرآن مجید این موضوع را به صراحت بیان نموده است: (كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ - يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ) [۱۶]. پیامبر اکرم پرچم سیاه رنگی به نام «عقاب» به دست امیر مؤمنان و پرچم سفید رنگی به مصعب بن عمیر و پرچم سفید رنگ دیگری را به یکی از انصار داد. سپاه اسلام در این جنگ از نظر تجهیزات هفتاد شتر و دو رأس اسب داشتند که به نوبت سوار می شدند و سلاح آنها عبارت بود از هشت قبضه شمشیر و شش زره. [۱۷].

پیش بینی های لازم

چون سپاه اسلام وارد بدر گردید، به دستور رسول خدا و برای احتیاط گودالی را پر از آب کردند و حوض تشکیل دادند و در بالای تلی مشرف به دو لشکر سایه بانی (اتاق جنگی) برای رسول خدا برپا نمودند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اول صبح، با نیزه کوتاهی که به دست داشت و امیر مؤمنان (علیه السلام) همراه آن حضرت در حرکت بود، به تنظیم صفوف و اداره صحنه جنگ پرداخت. در آن حال سواد بن غزیّه را که از صف بیرون بود دید و با نیزه به شکمش اشاره نمود که درست بایست! سواد گفت یا رسول الله شکمم را به درد آوردی و خداوند تو را برای گسترش حق و عدل برانگیخته است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: سواد! بیا قصاص کن! و پیراهنش را بالا زد. سواد از هیجان بی قرار شد؛ زیرا می دید که پیامبر در آن لحظه حسّاس و وضعیتی سخت که سرنوشت او و رسالتش و سرنوشت یارانش رقم می خورد، او را به قصاص می خواند، او هم به جای قصاص به شکم پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوسه زد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود چرا این کار را کردی عرضه داشت یا رسول الله اوضاع واحوال را می بینی و من اطمینان ندارم که از این جنگ جان سالم بدر برم و لذا خواستم آخرین ساعت عمرم چنین باشد که بدنم بدن تو را لمس کند. رسول خدا در حقّ وی دعا کرد. [۱۸]. آنگاه به مسلمانان دستور داد: «غُصُوا أَبْصَارَكُمْ وَلَا تَبْدُوهُمْ بِالْقِتَالِ وَلَا يَتَكَلَّمَنَّ أَحَدٌ». [۱۹]. «نه به سوی دشمن نگاه کنید و نه قیل و قال راه بیندازید و نه شروع جنگ از طرف شما باشد تا من دستور بدهم.»

رسول خدا به مشرکین چنین پیام فرستاد: «معاشر قریش ائی اکره ان ابدأکم بقتال فخلونی والعرب وارجعوا فان اک صَادِقاً فأنتم اعلی بی عیناً وان اک کاذباً کفتکم ذوبان العرب امری». [۲۰]. «ای گروه قریش من از اینکه با شما وارد جنگ شوم کراهت دارم، کار مرا به اقوام دیگر عرب واگذارید و به شهر خود باز گردید که اگر در ادعایم صادق باشم شما می توانید بهترین خواص و یاران من باشید و اگر دروغگو باشم همانها خواسته شما را تأمین خواهند نمود.» طبق نقل ابن هشام عتبه بن ربیع که از سردمداران سپاه شرک بود، به قبول این پیشنهاد تمایل نمود و خطاب به سپاهیان مکه چنین گفت: «ای قریشیان شما از جنگ با محمد و یارانش چه می خواهید؟ به خدا سوگند اگر شما در این جنگ پیروز شوید تا ابد نگاه هر یک از قریشیان در مکه با شما، توأم با نفرت و کراهت خواهد بود؛ زیرا شما یا پسر عموی آنها را کشته اید یا پسر دایی شان و یا یکی از اقوامشان را، پس چه بهتر که به خانه های خود برگردید و کار محمد را به سایر قبایل عرب بسپارید که اگر آنها پیروز شدند خواسته شما را تأمین نموده اند و اگر نتوانستند شما باز هم از اغراض مصون خواهید بود.» [۲۱]. ولی ابوجهل او را به جبن و ترس متهم کرد و به جنگ وادارش ساخت و درباره اش چنین گفت: «او با دیدن محمد و یارانش زهره چاک شده و می ترسد پسرش ابوحنیفه که در سپاه محمد است کشته شود.» عتبه چون این نکوهش را از ابو جهل شنید گفت: این «مصفر اشته (کلمه قبیح) خواهد دید کدام یک از ما از ترس زهره چاک شده ایم، او یا من؟» ولذا عتبه اولین کسی بود که به همراه برادرش شیبه و پسرش ولید وارد کارزار گردید.

آغاز تیراندازی دشمن

قبل از ورود عتبه به صحنه جنگ، از سوی مشرکین تیراندازی آغاز گردید که در اثر آن دو تن از مسلمانان به نام «مهجع» و «حارثه بن سراقه» روی خاک افتادند، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با اینکه اجازه شروع جنگ را به یاران خود نمی داد با دیدن این دو شهید سپاهیان خود را این چنین تشویق و تشجیع نمود: «به خدایی که جان محمد در دست اوست، امروز هر یک از شما وارد جنگ شود و در راه خدا تا پای جان پایداری کند، جایگاه او در بهشت خواهد بود.» آنگاه دست دعا و تضرع به سوی آسمان برداشت و از خداوند یاری طلبید؛ «اللهم ان تهلك هذه العصابة لم تعد بعد»؛ «خدایا اگر این گروه کم، در این جنگ از بین برود، در روی زمین کسی تو را پرستش نخواهد کرد.» سپس مشتی خاک از زمین برداشت و به سوی سپاه شرک پاشید و فرمود: «شاهت الوجوه»؛ «رویتان سیاه باد!» [۲۲].

حمله دشمن و دفاع حضرت حمزه

در این میان، «اسود مخزومی» که مردی شریر و هتاک بود، ناگهان از سپاه قریش بیرون جست، او در حالی که به سوی سپاه اسلام در حرکت بود، فریاد برآورد: «من با خدای خود عهد کرده ام که از حوض اینها آب بخورم به خدا یا باید آن را خراب کنم و یا در کنارش بمیرم.» اینجا بود که پیش از همه حمزه بن عبدالمطلب بر وی تاخت و بی درنگ پایش را قطع نمود. او در حالی که یک پایش را از دست داده بود برای اجرای تصمیم خود به سوی حوض جست و خیز می کرد که حمزه مجال نداد و او را با شمشیر دیگری از پای درآورد. [۲۳].

دومین حمله و دفاع حضرت حمزه

عتبه بن ربیع که کشته شدن «اسود مخزومی» را دید، در حالی که برادرش شیبه و پسرش ولید او را همراهی می کردند وارد میدان

گردید و از این سو، سه تن از جوانان انصار پیش تاختند، «عتبه» با تحقیر پرسید: شما چه کاره هستید! گفتند ما از انصاریم، گفت برگردید که ما نیازی به شما نداریم، سپس فریاد زد: «یا مُحَمَّد! اخرج إلینا الأکفاء من قومننا». «کسانی از اقوام ما را به سوی ما بفرست که هم شأن ما باشند!» رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «یا بنی هاشم قوموا قاتلو بحقکم الذی بعث الله به نبیکم اذ جائوا بباطلهم لیطفئوا نورالله». [۲۴]. در اینجا بود که حضرت حمزه و امیر مؤمنان و عیبده [۲۵] در مقابل آن سه تن قرار گرفته و چون سر و صورت خود را پوشانده بودند و شناخته نمی شدند، عتبه بار دیگر فریاد زد اینها چه کسانی هستند؟ آنان وقتی خود را معرفی کردند، گفت: «کفو کریم»؛ «هماوردان خوبی هستند.» درگیری میان آن شش تن آغاز شد، عیبده که هفتاد سال داشت، با عتبه در آویخت. حمزه با برادر وی شیبیه و امیر مؤمنان (علیه السلام) با ولید بن عتبه درگیر شدند. امیر مؤمنان و حمزه (علیهما السلام) به حریفان خود امان ندادند و آنان را به خاک انداختند ولی عیبده با همورد خویش در حالی که یکی از پاهایش قطع شده بود، همچنان درگیر بود. در این حال آن دو بزرگوار به هم‌رزم سالخورده خود یاری کردند و عتبه را از پای در آوردند. سپس عیبده را، که مجروح شده بود، به پشت جبهه حمل کردند و در مقابل رسول خدا بر زمین نهادند. [۲۶] آن حضرت چون پسر عمومی خود را با پای قطع شده و بدن مجروح مشاهده کرد اشک از چشمانش جاری گردید.

حمله عمومی

با کشته شدن «اسود مخزومی» و این سه تن از سردمداران کفر و الحاد، در میان سپاه مکه و لوله عجیب و جوش و خروش بی سابقه ای به پا شد؛ زیرا دیدند که خلاف آنچه از ضعف و ناتوانی سپاه اسلام پیش بینی کرده بودند به وقوع پیوست و در اولین مرحله از جنگ، چهار تن از برجسته ترین افرادشان به دست حمزه (علیه السلام) و امیر مؤمنان به هلاکت رسیدند، در صورتی که ارزیابی جاسوس آنها (عمیر بن وهب حمحی) از نیروی اسلام چنین بود: «ما لهم کمین ولا- میدد ولكن نواضح یثرب حملت الموت الناقع» «سپاه محمد نه کمینی دارد و نه کسی به کمک آنها می شتابد، بدانید که شتران آبکش یثرب! چیزی جز مرگ فراگیر و ذلت بار حمل نمی کنند.» ابو جهل نیز که از سران و طراحان جنگ بود چنین اظهار نظر کرد: «ما هم الا اُکله رأس لو بعثنا إلیهم عیبدهنا لأخذوهم أخذاً بالید»؛ «سپاه یثرب لقمه ای بیش نیست، ما اگر تنها غلامان خود را بفرستیم آنها را خفه خواهند کرد.» [۲۷]. آری بر خلاف این پیش بینی های دشمن، شجاعت و شهامت عمو و پسر عمومی رسول خدا در اولین مصاف، سرنوشت جنگ را به نفع اسلام رقم زد و دشمن با از دست دادن چهارتن از نام آوران خود، که طلیعه شکست قطعی بود، به این فکر افتاد که به جای جنگ تن به تن، از حمله عمومی و تهاجم جمعی بهره گیرد تا بتواند در اثر قلت سپاه توحید و کثرت سپاه کفر، سرنوشت جنگ را تغییر دهد و پیروزی را نصیب خود سازد. گرچه مدت این درگیری خونین چندان روشن نیست ولی مسلم است که دشمن برای زدودن ننگ شکست قبلی و حفظ غرور جاهلی و تأمین هدف خود، که براندازی نظام توحید و تثبیت پایه های شرک و بت پرستی بود، تمام توانش را به کار بست و همه تیراندازان و شمشیر زنان و نیزه داران را بسیج کرد. از سوی دیگر، مجاهدان اسلام با نداشتن عده و عُدّه، در اثر ایمان و صلابت درونی خود و در اثر سخنان آتشین فرمانده این سپاه، (رسول خدا صلی الله علیه و آله)، در قلب هزار نفر سلاح به دست فرو رفته است. سپاه دشمن با کشته شدن هفتاد تن که ابو جهل هم در میان آنها بود و اسارت هفتاد تن دیگر از سران مشرکین، به شکست قطعی خود اذعان کرد و از صحنه خارج گردید و هر یک از سپاهیان به سویی فرار نمود؛ زیرا در صورت مقاومت بیشتر در مقابل سپاه اسلام چیزی بجز از دست دادن بقیه نیرو برای آنان قابل تصور نبود.

نتیجه جنگ بدر

نتیجه ظاهری و اثر زود رس جنگ بدر که با شکست قطعی مشرکان به دست آمد، به طور خلاصه چنین بوده است: ۱- مقتولان و

اسرای مشرکینمشهور در میان مورخان و مفسران، همانگونه که اشاره گردید، این است که تعداد مقتولان از مشرکان هفتاد نفر و تعداد اسرای آنها نیز هفتاد نفر می باشد ولی واقدی می گوید: تعداد مقتولین بیش از هفتاد نفر بوده است. [۲۸]. ۲۰ - غنایم جنگیمسلمانان در این جنگ یکصد و پنجاه شتر و سی رأس اسب و تعداد بسیاری شمشیر و مقدار قابل توجهی اجناس و سلاح های دیگر، از دشمن به غنیمت گرفتند که در کیفیت تقسیم در میان یکی دو نفر از آنان بحث و گفتگو به عمل آمد و آیه شریفه انفال [۲۹] در این زمینه نازل گردید و به بحث آنها خاتمه داد.

شهدای جنگ بدر

تعداد شهدای مسلمانان در جنگ بدر بنا بر مشهور چهارده نفر می باشد که هشت تن از آنها از انصار و شش نفر دیگر از مهاجران بودند ولی از مسلمانان حتی یک نفر به اسارت مشرکین درنیامد.

اهمیت جنگ بدر

امروز با وجود جنگ های جهانی و جنگ های بزرگ منطقه ای که میلیون ها انسان در آنها از بین می رود و ضایعات فراوان و غیر قابل جبران به همراه دارد، جنگ بدر با محدودیت مقتولان و اسرای آن که اشاره گردید، شاید برای بعضی از خوانندگان دارای چندان اهمیتی نباشد و مانند یک برخورد قبیله ای و عشیره ای تلقی شود ولی با توجه به اهداف و آثار این جنگ، می توان به اهمیت آن پی برد و ابعاد آن را که در هیچیک از جنگ ها در تاریخ اسلام وجود ندارد درک نمود؛ زیرا سرنوشت اسلام با این جنگ رقم می خورد و پیروزی مسلمانان در آن مساوی با پیروزی قطعی اسلام و احیاناً شکست آنان در این جنگ پیروزی قطعی شرک و بت پرستی را در کل تاریخ به دنبال داشت. و لذا قرآن مجید از این جنگ به عنوان: (...يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ...) [۳۰] یاد نمود؛ یعنی جنگی که حق و باطل و توحید و بت پرستی در اثر آن ظاهر گردید؛ روزی که در آن، دو گروه متکی به ایمان و متکی به کفر درگیر شدند. و در آیه دیگر در اهمیت این جنگ چنین فرموده است: «به خاطر بیاورید زمانی را که از شدت ناراحتی، از پروردگارتان تقاضای کمک می کردید و او تقاضای شما را پذیرفت و گفت من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سرهم می آید یاری می کنم ولی خدا این را تنها برای شادی و اطمینان خاطر شما قرارداد و گرنه پیروزی جز از طرف خدا نیست. [۳۱]. در این جنگ رسول خدا مکرر به دعا و تضرع به سوی پروردگار برمی داشت و گاهی پیشانی به سجده می نهاد و از خداوند درخواست پیروزی می کرد و از جمله دعاهایش این بود: «اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعَصَابَةُ لَمْ تُعْبِدْ بَعْدُ» «خدایا! اگر این گروه مسلمانان از بین بروند کسی تو را پرستش نخواهد کرد!»

نقش حضرت حمزه در پیروزی جنگ بدر

در پیروزی سپاه توحید، در جنگ بدر مانند هر جنگ دیگر، عوامل مختلفی قابل بررسی است ولی از همه مهمتر فضل و عنایت پروردگار بود که در اثر استغاثه و استمداد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان برای شادی و اطمینان خاطر سپاهیان اسلام و برای امداد و یاری آنان هزار فرشته را پیاپی فرو فرستاد: (إِذْ تَسْتَعِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ - وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ) [۳۲]. و هر یک از سپاهیان اسلام به اندازه درجه ایمان و کمال یقینش از این مدد غیبی و اطمینان الهی بهره جسته و در شکستن صفوف دشمن و پیروزی اسلام سهمی را ایفا نموده است. اینک باید دید این مژده و بشارت الهی بر دل کدام یک از لشکریان اسلام بیش از دیگران اشراق داشته و این اطمینان آسمانی در آن صحنه حساس در دست و بازوی کدام یک از حاضرین ظهور و تجلی بیشتری یافته و مشرکین را ناباورانه به خاک مذلت کشانیده است.

آمار مقتولان از مشرکان

برای روشن شدن این حقیقت، باید آمار مقتولان از مشرکان را و اینکه به دست چه کسانی کشته شده اند، به دست بیاوریم تا راه قضاوت درست در این فضیلت را در پیش روی خواننده عزیز قرار دهیم. لازم به یادآوری است همانگونه که آمار دقیق مقتولین جنگ بدر و معرفی همه آنان و خصوصیات دیگر به دست ما نرسیده و آنچه در تاریخ منعکس گردیده است اغلب درباره سران و سردمداران شرکت بوده است. این ابهام درباره تلاش قهرمانان اسلام نیز، که نقش اساسی را در این جنگ ایفا نموده اند، صادق است و تعداد دقیق کسانی که به وسیله آنان به هلاکت رسیده اند مشخص نیست، ولی می توان از آنچه در تاریخ به طور، ناقص به دست می آید، تا حدی به حقیقت امر پی برد و با نقش این افراد در این جنگ آشنا گردید. ابن ابی الحدید در زمینه عدم انعکاس آمار دقیق پس از نقل و معرفی تعداد پنجاه و دو نفر از مقتولان از واقعی، می گوید: روایات زیادی داریم که مقتولان بدر هفتاد نفر بوده، ولیکن آنها که به نام شناخته شده اند، همان افرادی است که ما معرفی نمودیم. [۳۳]. باید به گفتار ابن ابی الحدید این نکته را نیز اضافه کنیم: همانگونه که در مقدمه این بحث اشاره نمودیم و در آینده ملاحظه خواهید کرد در تعمیم و پرده پوشی حقایق تاریخی، به ویژه درباره امیرمؤمنان و حمزه (علیهما السلام) نباید نقش سیاست ها را نادیده گرفت و از جعل و تحریف در پیروزی های آن دو بزرگوار، که در ارتباط مستقیم با سلطه گران بنی امیه قرار داشت، غفلت نمود.

دو قهرمان جنگ بدر، علی امیر مؤمنان و حمزه سید الشهداء

کشته شدن بیشتر مقتولین جنگ بدر به دست مهاجرین و به ویژه اقربای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و در رأس آنان امیرمؤمنان (علیه السلام) و حمزه سید الشهداء به وقوع پیوسته است. و به طوری که در تاریخ آمده است در همین جنگ بدر بود که از سوی مشرکان امیرمؤمنان به لقب «موت احمر»؛ «مرگ سرخ» ملقب گردید و چرا چنین نباشد در حالی که در همین جنگ بیش از نصف مقتولین را او از پای در آورده و در به هلاکت رسانیدن تعداد دیگر نیز سهم گردیده است؛ به طوری که شیخ مفید تعداد سی و شش تن از مقتولین را، که به دست آن حضرت کشته شده اند، به نام معرفی نموده است. [۳۴]. ابن اسحاق از مورخان معروف جهان تسنن می گوید: «أكثر قتلى المشركين يوم بدر كان لعلی»؛ [۳۵]. «در جنگ بدر بیشترین کشته شدگان از مشرکان به دست علی بوده است.» ولی بعضی از مورخان این تعداد را بیست و هفت، [۳۶] و گاهی حتی به بیست و دو نفر تنزل داده اند. [۳۷].

آمار مقتولین به دست حمزه سید الشهداء

در منابع اهل سنت تعداد مقتولین به دست حمزه سید الشهداء نه نفر ذکر شده است که در میان این عده، افرادی هستند مستقلاً به وسیله آن حضرت و افراد دیگر به اشتراک او و حضرت علی، امیرمؤمنان (علیه السلام) به هلاکت رسیده اند و تنها در یک مورد از سعد بن وقاص به عنوان شریک آن بزرگوار یاد شده است. لازم است قبل از بیان آمار و معرفی این مقتولین به این مطلب توجه شود همانگونه که پیشتر اشاره کردیم، بر اساس دلایل تاریخی، این تعداد بخشی از کسانی هستند که به وسیله حضرت حمزه به هلاکت رسیده اند نه همه آنها، ولی عدم ذکر همه مقتولین و یا اختلاف نظر در مورد آنان، همانند اختلاف نظر در آمار مقتولین به وسیله امیرمؤمنان (علیه السلام) که بعضی از مورخان بیشترین کشته شدگان و بعضی دیگر تنها بیست و دو تن را از آن حضرت دانسته اند. با در نظر گرفتن حقایق موجود تاریخی چندان مهم نیست؛ زیرا اگر همه مقتولان در این جنگ مشخص و منعکس می گردید نظر مورخان در مورد هر دو بزرگوار تغییر می کرد. به هر حال با اینکه آمار دقیق از آن مقتولین به دست دو بزرگوار در دست نیست ولی دلائل مسلم تاریخی نقش اساسی آنها را در پیروزی جنگ بدر ثابت نموده است و در این جنگ شکست دشمن در

مرحله اول به دست امیرمؤمنان و سپس به دست حضرت حمزه آنگاه به دست سایر افراد سپاه توحید به وقوع پیوسته است، آنهم نه همه افراد سپاه؛ زیرا طبق مضمون صریح قرآن تعدادی از صحابه از اول حرکت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مدینه، از این برخورد ناخشنود و از ورود به صحنه جنگ شدیداً مضطرب و نگران بودند. [۳۸] و تاریخ هم گویای این واقعیت است که بعضی از صحابه در میدان جنگ یا نقشی نداشتند و یا دارای نقش کم رنگی بودند.

تحلیل ابن ابی الحدید از پیروزی مسلمانان

در اینجا مناسب است تحلیلی را که ابن ابی الحدید از پیروزی در جنگ بدر و از شجاعت و نقش مؤثر امیرمؤمنان و حضرت حمزه (علیهما السلام) در این پیروزی ارائه داده است به طور خلاصه نقل نماییم: وی در تحلیل خود از این پیروزی با وجود نیروی قوی و توانای مشرکین و ضعف و ناتوانی مسلمانان می گوید: آری، سپاه کوچک اسلام از عده ای از انصار از قبیله اوس و خزرج و تعدادی از مهاجرین که در بطولت و شجاعت معروف بودند، تشکیل یافته بود و مهمتر اینکه در کنار این گروه به ظاهر کم، علی بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب که شجاع ترین افراد در تاریخ بشریت می باشند، قرار گرفته بودند و فرماندهی آنها را شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن پیامبر داعی به حق و منادی بر حق و عدل و توحید و مؤید به قوه الهی به عهده داشت. «وفیهم علی بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب و هما أشجع البشر! و جماعه من المهاجرین أنجاد و أبطال». [۳۹].

اعتراف یکی از سران مشرکین به شجاعت حضرت حمزه

پس از خاتمه جنگ و در هنگام انتقال اسیران به پشت جبهه، یکی از آنان به نام «امیه بن خلف» که از مشرکین سرشناس بود، چون چشمش به حضرت حمزه افتاد از عبدالرحمان بن عوف پرسید: «مَنْ هَذَا الْمُعَلِّمُ؟» «این که در سرش علامت است کیست؟». گفتنی است حضرت حمزه در جنگ ها با نصب ریش نعامه ای بر کلاه خودش، از دیگر سرداران متمایز بود. عبدالرحمان پاسخ داد: «حمزه بن عبدالمطلب است.» امیه با تأسف و تحسّر شدید از شکست سپاه شرک، چنین گفت: «ذاک الذی فعل بنا الأفاعیل» «این بود که صفوف ما را در هم شکست و ما را به خاک سیاه نشاندا!» [۴۰]. اسامی نه تن از مقتولان مشرک که به دست حضرت حمزه کشته شدند، طبق منابع اهل سنت: [۴۱]. ۱- أسود بن عبدالاسد مخزومی ۲ و ۳- عتبه و شیبه فرزندان ربیعہ ۴- طُعیمه بن عدی ۵ و ۶- زَمعه و عقیل فرزندان اسود ۷- ابو قیس بن ولید ۸- ثُبیه بن حجاج ۹- حَنْظَلَه بن ابی سفیان. این بود اجمالی از نقش حضرت حمزه در جنگ های مختلف و به ویژه در جنگ بدر و نمونه ای از ایمان و شجاعت او در دفاع از اسلام و این بود حمایت اسدالله از دین خدا و جهاد و تلاش او در شکستن صفوف دشمنان توحید و پیروان شرک و بت پرستی.

پی آمدهای جنگ بدر در میان مشرکین

تصمیمات جدید قریش

مشرکین مکه که مدت سیزده سال در آزار و اذیت رسول خدا و مسلمانان، تمام همّت خویش را به کار بستند تا آنجا که آنان را مدّتی در داخل درّه ای زندانی نمودند و سپس از شهر و دیارشان بیرون راندند و آنان را مجبور به ترک وطن و هجرت به سوی حبشه و مدینه کردند و... باز هم از تصمیم خود در ریشه کردن درخت توحید و از بین بردن مسلمانان منصرف نگشتند و پیوسته در دشمنی خود اصرار می ورزیدند تا اینکه سرانجام جنگ بدر به وقوع پیوست و آنان پس از تحمّل ضربه سنگین و چشیدن طعم تلخ شکست، و پذیرش خفت بار اسارت در دست مسلمانان، که همه غرور و تفرعن آنها را در جزیره العرب به ننگ و حقارت تبدیل

نمود، کینه و عداوتشان نسبت به مسلمانان مضاعف گردید و با مراجعت از بدر، خود را برای جنگ دیگری که بتواند این شکست را جبران و داغ ننگ آن را از پیشانی‌شان بزدايد، آماده می شدند، و همزمان، نقشه ترور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نیز در سر می پروراندند و موفقیت در این طرح را، بهترین راه پیروزی خود می دانستند. طرح ترور رسول خدا (صلی الله علیه و آله): «عمیر بن وهب یکی از افراد فتاک و خونریز در میان قریش، که فرزندش وهب در اسارت مسلمانان به سر می برد، با عموزاده اش «صفوان» به طور مخفیانه و در گفتگویی در حجر اسماعیل همپیمان شدند که صفوان قرض های عمیر و کفالت فرزندانش را به عهده گیرد. عمیر هم در مدینه رسول خدا را به قتل برساند. وی با همین هدف وارد مدینه شد و علی رغم مخالفت صحابه که از او به جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) احساس خطر می کردند، آن حضرت عمیر را به حضور خویش فراخواند و او به همراه چند نفر از یاران پیامبر وارد گردید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسید عمیر! به چه منظور به مدینه آمده ای؟ عمیر گفت: برای آزادی فرزندم وهب. حضرت فرمود: این شمشیر برای چیست؟ عرض کرد: «فتح الله هذه السیوف» که همراه داشتن آنها جزو عادت ما شده است. آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنچه را که در حجر اسماعیل در میان او و صفوان گذشته بود، بیان کرد. عمیر با شنیدن رازی که بجز او و صفوان از آن مطلع نبود بر نزول وحی به رسول خدا و نبوت آن حضرت ایمان آورد و از اشتباهات گذشته اش پوزش خواست. پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطاب به صحابه فرمود: «فَقَهُوا أْحَاكِمَ فِی دِیْنِهِ وَأَقْرَبُوا الْقُرْآنَ وَأَطْلِقُوا أَسِیرَهُ»؛ «به برادر تازه مسلمانان قرآن و احکام بیاموزید، اسیرش را هم آزاد کنید.» [۴۲]. گرچه در کتب تاریخ این موضوع یک تصمیم دو جانبه و در میان عمیر و صفوان عنوان گردیده است ولی قرائن موجود از شدت عداوت قریش با مسلمانان و طراحی جنگ مجدد نشانگر این است که این طرح نیز نمی تواند بدون هماهنگی و سازماندهی آنان انجام گیرد، البته برای جلوگیری از اشاعه چنین موضوع حساسی باید تصمیم گیری ها به طور خصوصی و دور از دید دیگران انجام پذیرد.

تصمیم بر جنگ مجدد

ابو سفیان که از سلسله جنابان و ارکان اصلی جنگ بود، با کشته شدن سران قریش و اسارت عده دیگر، ریاست مستقیم مشرکین را در آماده سازی آنان بر جنگ دیگر و ایفای نقش اساسی در این هدف را به عهده گرفت. و بلافاصله پس از مراجعت به مکه، در حالی که پسرش حنظل و عتبه و ولید و شیبه به ترتیب پدر و برادر و عموی همسرش هند در این جنگ کشته شده بودند و پسر دیگرش به نام عمر به اسارت مسلمانان در آمده بود، در میان اجتماع قریشیان خطاب به آنان چنین گفت: ای گروه قریشیان، پس از این جنگ که بزرگان و عزیزان ما و شما را از دست ما گرفت، نباید از خود ضعف نشان دهیم بلکه باید صبر و صلابت خود را حفظ کنیم بر کشته شدگان خود گریه نکنیم. هیچ زن نوحه گری بر آنان نوحه سرایی نکند و هیچ شاعری در عزایشان شعری نگوید؛ زیرا این اعمال موجب تخفیف کینه و عداوت ما نسبت به محمد و یارانش می گردد و شعله آتش دشمنی و خونخواهی ما را فرو می نشاند و قدم های ما را در انتقام گرفتن از آنان سست می گرداند، گذشته از اینکه اگر آنان جزع و فزع و آه و ناله ما را بشنوند، زبان بر شماتت و استهزا خواهند گشود و این درد و مصیبت بالاتر از مصیبت از دست دادن عزیزانمان خواهد بود و من نیز از این ساعت استفاده از عطر و زنان را با خود حرام می کنیم تا روزی که با محمد بجنگیم. [۴۳]. ابو سفیان و سران قریش نه تنها از گریه جلوگیری کردند، بلکه حتی از آزاد سازی اسرای خویش نیز امتناع می ورزیدند و لذا وقتی به ابو سفیان پیشنهاد شد که با فدیة دادن، فرزندت عمر را آزاد کن، چنین پاسخ داد: فرزندم حنظل کشته شد، شما می گوید برای فرزند دیگرم هم فدیة بدهم و در مقابل دشمن بیشتر تحقیر شوم؟ بگذارید او را تا هر وقت که می خواهند نگاهدارند. [۴۴]. همچنین در تحریک مشرکین بر جنگ، تنها مردان و قریش نبودند که فعالیت داشتند بلکه زنان آنها نیز در این راه سعی و تلاش می کردند؛ از جمله آنها هند همسر ابو سفیان بود. او در پاسخ گروهی از زنان قریش که، چرا در کشته شدن عزیزانت (پدر، برادر، عمو و پسر) گریه نمی کنی؟ گفتار

همسرش ابوسفیان را تکرار کرد و گفت: من در مکه بر عزیزانم گریه کنم محمّد و یارانش و زنان قبیله خزرج در مدینه شمامتم کنند؟! نه، به خدا سوگند تا انتقام عزیزانم را از محمّد نگیریم خود را معطر نخواهم کرد. او این جمله را هم اضافه نمود: به خدا سوگند اگر می دانستم که گریه می تواند حزن و اندوهم را برطرف کند می گریستم ولی نه، تنها چیزی که سوز دلم را برطرف می کند و شعله های درونیم را فرو می نشاند، گرفتن انتقام این کشته ها است. [۴۵]. و بدینگونه قریشیان در تب و تاب انتقام و در اندیشه حمله به مدینه به سر می برند و خود را برای جنگ دیگری آماده می کردند تا پس از گذشت یک سال از جنگ بدر به سوی مدینه حرکت نمودند و جنگ احد به وقوع پیوست.

پاورقی

[۱] طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۴، با تفاوت مختصر در متن و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۶.

[۲] همان.

[۳] وی شانزده نفر از افراد سرشناس قریش را به عنوان استزاء کنندگان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شناسانده که بدترین آنها ابولهب و عاص بن وائل پدر عمرو بن عاص است.

[۴] الکامل، ج ۲، ص ۴۷.

[۵] زید بن حارثه مولی رسول الله، از دوران کودکی در مکه غلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را آزاد کرد و روی علاقه ای که زید به پیامبر داشت، حاضر نشد از آن حضرت جدا شود و به همراه پدرش به قبیله اش بپیوندند. رسول خدا او را به فرماندهی لشکری که عازم شام (مؤته) بود انتخاب کرد و چنین فرمود: اگر زید کشته شد جعفر بن ابی طالب فرماندهی را به عهده گیرد. او در این جنگ (که در سال هشتم هجرت رخ داد) به شهادت رسید. مشروح ترجمه زید، در اسد الغابه ملاحظه شود.

[۶] طبقات، ج ۳، ص ۴؛ کامل ابن اثیر ج ۲، ص ۴۰؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۸.

[۷] طبری، ابن اثیر، کاتب واقدی، سیره ابن هشام و البدایة والنهایه، حوادث سال اول هجرت.

[۸] انفال: ۶۵.

[۹] با تصغیر، محلّی است در نزدیکی ینبع.]

[۱۰] کامل ابن اثیر، سال دوم هجرت.

[۱۱] ابن اسحاق به نقل تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۶۴.

[۱۲] کامل ابن اثیر، البدایة والنهایه ابن کثیر، سیره ابن هشام، حوادث سال دوم هجرت و طبقات، چاپ لیدن، ج ۳، ص ۴.

[۱۳] کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۱؛ سیره بنی هشام، حوادث سال دوم هجرت.

[۱۴] همان.

[۱۵] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۸۶.

[۱۶] «ناخشنودی بعضی از شما از چگونگی تقسیم غنایم بدر همانند آن است که خداوند تو را از خانه ات (به سوی بدر) بیرون فرستاد در حالی که جمعی از مؤمنان کراهت داشتند. آنها با اینکه می دانستند این فرمان خدا است باز با تو مجادله می کردند و آنچه را وحشت داشتند که گویی به سوی مرگ رانده می شوند.» انفال: ۵.

[۱۷] کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۳؛ الروض الأنف، ج ۳، ص ۳۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۷۰.

[۱۸] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۴۸۳. مشابه این جریان را شیخ صدوق (رحمه الله) در امالی، ص ۳۷۶ از ابن

عبّاس در آخرین سخنرانی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل نموده است که در آن نقل به جای نیزه، عصای منشوق و به هنگام مراجعت از جنگ طائف مطرح شده است. ضمناً در کتب تراجم این شخص گاهی سواد بدون «تا» و گاهی با «تا» و گاهی ابن عمر و گاهی ابن غزیه عنوان گردیده است.

[۱۹] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۲.

[۲۰] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ الصحيح من سیره النبی، ج ۳، ص ۱۸۶.

[۲۱] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۶؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۷۷.

[۲۲] الروض الأنف، ج ۲، ص ۳۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۷۲.

[۲۳] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۴؛ الروض الأنف، ج ۲، ص ۳۸؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۷۸.

[۲۴] «ای بنی هاشم برخیزید در مقابل عقیده باطل آنان که می خواهند با آن، نور خدا را خاموش کنند، از آیین حقتان، که خدا به وسیله پیامبرش فرستاده است، دفاع کنید.» طبقات واقدی چاپ لیدن، ج ۲، ص ۱۰.

[۲۵] عبیده بن حارث بن عبدالمطلب پسر عموی رسول خدا است. وقتی بدن او در مقابل پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفت چشمش را باز کرد و گفت: «یا رسول الله بأبی أنت و أمی ألسْتُ شهیداً؟» پیامبر در حالی که اشکش جاری بود، فرمود: «أنت أول شهید من أهل بیتی!».

[۲۶] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۵؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۷۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۷۸.

[۲۷] تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۷۰ - ۲۶۹.

[۲۸] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۰۵؛ طبقات واقدی، ج ۲، ص ۱۱.

[۲۹] انفال: ۱.

[۳۰] انفال: ۴۱.

[۳۱] انفال: ۱۰.

[۳۲] انفال: ۱۰.

[۳۳] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۱۲.

[۳۴] ارشاد، ص ۳۹.

[۳۵] به نقل بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۹۱.

[۳۶] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۴۰.

[۳۷] نور الابصار شبلنجی، ص ۸۶.

[۳۸] انفال: ۵.

[۳۹] شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۰۷.

[۴۰] شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۴۹؛ الروض الأنف، ج ۲، ص ۴۱؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۸۲.

[۴۱] الروض الأنف، ج ۳، ص ۱۰۳ - ۱۰۲.

[۴۲] مشروح ابن رخداد را در سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۴۵؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۱۳؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۵۴ - ۱۵۳ مطالعه فرماید.

[۴۳] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۰۹؛ واقدی به نقل بحار، ج ۱۹، ص ۳۴۱.

[۴۴] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۸۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۵۱.

[۴۵] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۵۱؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۸۹.

•